

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دانشگاه علامه طباطبائی
دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی
پایان نامه دوره کارشناسی ارشد رشته فلسفه دین

آفرینش در تفکر مسیحی

Creation in Christian Thought

استاد راهنما

جناب آقای دکتر هدایت علوی تبار

استاد مشاور

جناب آقای دکتر حسین کلباسی

دانشجو

اکبر علی ویردیلو

بهمن ماه ۱۳۸۷

تشکر

در اینجا وظیفه خود می‌دانم که از تمامی کسانی که مرا در این ترجمه یاری کرده‌اند تشکر کنم به ویژه از اساتید بزرگوار آقایان دکتر هدایت علوی تبار و دکتر حسین کلباسی که مشوق بنده بوده‌اند سپاسگزارم. این دو استاد بزرگوار در این مدت با صبر و شکیبایی بنده را مورد لطف و عنایت خویش قرار دادند. برای ایشان از خداوند منان آرزوی سعادت و سلامتی دارم.

فهرست

۵	مقدمه مترجم
۳۸	دبیاچه
۴۰	پیشگفتار: مطالعه قطعات برگزیده
۴۴	۱- آفرینش: مفهوم آن چیست؟ ۱.۱ آفرینش در عهد عتیق؛ ۲.۱ ساختن و صدور؛ ۳.۱ درباره مبادی؛ ۴.۱ آفرینش مداوم؛ ۵.۱ علل نخستین و غایی؛ ۶.۱ منشأها و غایات، مکان و تکمیل؛ ۷.۱ تکامل، اتفاق و جهت؛ ۸.۱ جبرگرایی، گشودگی و روح القدس؛ ۹.۱ آفرینش، اسطوره و الاهیات؛ موضوعاتی برای بحث
۹۱	۲- الاهیات پویشی: خدایی دلپذیرتر؟ ۱.۲ کلیات: خدای پویا؛ ۲.۲ متافیزیک خدا؛ ۳.۲ تنش ها و انتقادات؛ موضوعاتی برای بحث
۱۲۶	۳- خدا یا گایا؟ چالش محیطی ۱.۳ معنویت زمینی؛ ۲.۳ گایا و الاهیات؛ ۳.۳ نگرش ها به طبیعت؛ ۴.۳ روابط کیهانی؛ ۵.۳ رد همه خداانگاری و طبیعت گرایی؛ موضوعاتی برای بحث
۱۵۶	۴- آفرینش مسیحی؟ ۱.۴ آفرینش در عهد جدید؛ ۲.۴ آفرینش از نظر بارت؛ ۳.۴ آفرینش نجات بخش و رهنمودی؛ ۴.۴ آفرینش بعد از بارت؛ ۵.۴ هدف آفرینش؛ ۶.۴ آفرینش، آیین مقدس و نماد؛ ۷.۴ تأمل یک مسیحی درباره آفرینش؛ موضوعاتی برای بحث
۱۸۰	واژه نامه

مقدمه مترجم

۱- درباره موضوع

در میان ادیان توحیدی مسیحیت بیشتر با مسأله آفرینش درگیر شده است. این به خاطر اهمیت آموزه آفرینش برای ایمان مسیحی است. باب اول سفر پیدایش زمینه ساز بحث‌های گسترده‌ای در طول تاریخ تفکر مسیحی بوده است. تحولات روزافزون و چشمگیر علمی نیز بر شدت این بحث‌ها افزود و دامنه آن را گسترش داد. برخی از متفکران مسیحی بر این باورند که آموزه آفرینش یک نظریه علمی نیست. آن درصدد ارائه یک تبیین علمی از چگونگی پیدایش جهان نیست. آنان انتظار دارند که نخستین عبارات‌های سفر پیدایش چونان یک متن کلامی مورد مطالعه قرار گیرد و نه چونان یک متن علمی. آنان بر این عقیده‌اند که علم تا حدی می‌تواند پدیده‌ها را مورد بررسی قرار دهد ولی نمی‌تواند به ورای پدیده‌ها برود. علم تنها می‌تواند درباره «چگونگی» پدیده‌ها با ما سخن گوید و نه درباره «چرائی» آنها.

امروزه اغلب بحث آفرینش در چارچوب مباحث علم و دین مطرح می‌شود. چالش میان علم و دین از قرن هفدهم به بعد شدت گرفت و به ویژه با رشد علومی چون زیست‌شناسی و اخترشناسی شکاف میان علم و دین بیشتر شد. جهان‌بینی علمی نگرشی به جهان و طبیعت داشت که با جهان‌بینی دینی حاکم بر قرون وسطی متفاوت بود. بدیهی است که هر نگرشی که به رابطه خدا با طبیعت و رابطه انسان با طبیعت داشته باشیم برداشت ما از خدا و انسان متفاوت خواهد بود.

آفرینش در قرون وسطی

سنت کلامی مسیحی طی چند قرن نخست میلادی برای آفرینش اصولی را تعیین کرد، از جمله اینکه آفرینش باید ارادی و از عدم باشد، یعنی خدا در آفرینش آزادی و اختیار کامل داشته و تابع هیچ ضرورتی نبوده است. او خواست و اراده کرد و جهان را آفرید. او به موجودات هستی داد و از ماده به عنوان وسیله‌ای که از قبل وجود داشته است برای آفرینش استفاده نکرد. برخلاف تصور فیلسوفان یونانی نظیر افلاطون ماده ازلی نیست، چرا که در کتاب مقدس برای آن ابتدای زمانی ذکر شده است. (ایلخانی، ۱۳۸۲، ص. ۷۵).

قریب به اتفاق الهی‌دانان دوره قرون وسطی چنین نظری داشتند. برای مثال، می‌توان به آگوستین^۱ اشاره کرد. او در چارچوب سنت مسیحی چند خصیصه را برای آفرینش ذکر می‌کند که عدم رعایت آنها نوعی بدعت محسوب می‌شود. به نظر او آفرینش از عدم^۲ صورت گرفت. او آفرینش از عدم را در مقابل آفرینش از ماده^۳ قرار داد. آفرینش آگوستینی مانند صدور نوافلاطونی نیست که احد لبریز شده باشد و به طور ضروری عقل اول از او صادر شود.

در این دوره علت غایی مورد توجه متفکران بود. تبیین یک چیز بر اساس علت غایی آن و هدفی که داشت صورت می‌گرفت. از نظر آنها هر چیز در سلسله مراتب هستی جایی دارد و آفریده خدایی است که قصد و غرضی دارد. تلفیق فلسفه ارسطو با الاهیات مسیحی که توسط توماس آکوئینی^۴ انجام گرفت، راه تازه‌ای را برای تبیین طبیعت باز کرد که تا قرن هفدهم بر تفکر غرب چیره بود. علم هم در این دوره عمدتاً قیاسی بود و نه استقرایی. این به خاطر نفوذ فیلسوفان یونان باستان بود، چرا که آنها نیز به نحو قیاسی استدلال می‌کردند. مقصود اصلی آنها توصیف صرف یک پدیده محدود نبود بلکه هر پدیده یا هر جزء را در رابطه با کل مورد بررسی قرار می‌دادند.

در طی دوره قرون وسطی اعتقادات و باورهای دینی به همراه دانش علمی در یک چارچوب متافیزیکی انسجام یافته بودند. علم جدا از الاهیات نبود. بدین جهت علم چالش خاصی برای الاهیات به وجود نیاورد. کوشش متفکران و الهی‌دانان این دوره معطوف به حفظ و ترویج باورهای مسیحی و دفاع از مسیحیت در برابر شبهات بود. ایمان نقش اساسی ایفا می‌کرد. برای فهمیدن و درک کردن باید ایمان آورد. هیچ شناختی بدون ایمان میسر نیست. آنسلم می‌گفت: «ایمان می‌آورم تا بفهمم»^۴. در مقابل توماس آکوئینی بر این باور بود که عقل می‌تواند به پاره‌ای از حقایق دست یابد، هرچند او وحی را لازم می‌دانست. در این دوره دو نوع الاهیات را می‌توان تشخیص داد: الاهیات طبیعی و الاهیات وحیانی.

1. Augustine

2. *creatio ex nihilo*

3. *creatio ex materia*

4. Thomas Aquinas

5. *credo ut intelligam*

بر اساس الاهیات طبیعی ما می‌توانیم از طریق تفکر عقلانی در ماهیت پدیده‌ها به یک معرفت واقعی دربارهٔ خدا و رابطهٔ او با عالم دست یابیم، بی‌آنکه از تعالیم مسیحی استفاده کرده باشیم. اما براساس الاهیات وحیانی خدا را تنها می‌توان از طریق مکاشفهٔ ثبت شده در کتاب مقدس و سنن اولیای خدا شناخت. الاهیات طبیعی ریشه در یونان و فلسفهٔ افلاطون و ارسطو دارد. بعدها اغلب کلیساها پذیرفتند که الاهیات طبیعی با استدلال‌های فلسفی دنیوی پایهٔ عقلانی ایمان مسیحی را تشکیل دهد (براون، ۱۳۸۴، ص. ۲۵). این موضوع در دورهٔ نهضت اصلاح دینی مورد چالش قرار گرفت. مصلحان کلیسا تمایلی به الاهیات طبیعی قرون وسطی نداشتند.

در کتاب مقدس آمده که خدا جهان را در شش روز آفرید و روز هفتم استراحت کرد. الهی‌دانان مسیحی در این دوره بر آن بودند که تبیینی قابل قبول از سفر پیدایش ارائه دهند. آگوستین معتقد بود که خدا جهان را در یک لحظه و یکبار خلق کرده است. از نظر او سفر پیدایش برای عامهٔ مردم چنین سخن می‌گوید. برای فهمیدن کتاب مقدس متن آن را باید به صورت رمزی- تمثیلی تفسیر کرد. این روش در نزد یونانیان و رومیان وجود داشت. آنان برای تفسیر و اخلاقی کردن متون ادبی و فهم برخی از متون اسطوره‌ای و دینی از این روش استفاده می‌کردند. متفکران و الهی‌دانان مسیحی از این روش برای فهم کتاب مقدس استفاده کردند. در نخستین جملهٔ سفر پیدایش آمده که: «در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید». آگوستین با استفاده از این روش چنین تفسیر می‌کند که ابتدا همان کلمهٔ خدا یا پسر است که با اولین جملهٔ انجیل یوحنا، «در ابتدا کلمه بود»، به یک معنا است. منظور کتاب مقدس این است که خدا در پسر یا لوگوس خود آفرید. آسمان در این جمله به معنای مادهٔ روحانی است که ملائکه از آن آفریده شده‌اند. این دو ماده بدون صورت و نامنظم بودند و خدا با صوری که در عقل خود داشت به آنها صورت و شکل، اندازه و وزن داد و در نتیجه مخلوقات به وجود آمدند. ماده برای آگوستین مخلوق است. این تغییر و دگرگونی که در عالم مشاهده می‌کنیم به معنای آفرینش نو نیست بلکه گسترش آفرینش نخستین است. (همان، ص. ۱۰۴).

علم جدید

تأثیر علم بر الاهیات به نحو بارزی از قرن هفدهم به بعد مشهود است. پیشرفت‌های علمی که در هر یک از علوم صورت می‌گرفت خواه و ناخواه بر الاهیات تأثیر می‌گذاشت. اخترشناسی، زیست‌شناسی، پژوهش‌های مربوط به کتاب مقدس، فلسفه‌های عقل‌گرایانه، مادی‌گرایانه هر کدام به نحوی بر مسأله آفرینش اثرگذار بودند. این علم جدید که به همت کسانی چون گالیله^۱، نیوتون^۲ شروع شده بود «علت غایی» قرون وسطی را کنار گذاشت. در واقع تبیین غایت‌شناسی جای خود را به تبیین توصیفی داده بود. در قرون وسطی خدا عالی‌ترین وجود در سلسله مراتب هستی بود. انسان اشرف مخلوقات به حساب می‌آمد. طبیعت و سایر موجودات تابع اهداف و آمال انسان بودند. جهان برای انسان آفریده شده بود. طبیعت چونان صحنه‌نمایشی بود میان خدا و انسان. تاریخ جهان در پرتو تبعیت از طرح و تدبیر ازلی خدا تعبیر و تفسیر می‌شد. نمایش کیهانی بر محور بخشندگی خداوند دور می‌زند، و عملی که برای رستگاری انسان گناهکار انجام می‌دهد: تجسد عیسی مسیح و مرگ فدی‌هوار او است. هدف انسان پیوستن به خدا است، و رستگاری او در این است که غایات خویش را با اراده و فرمان خدا منطبق سازد. همه طبیعت در خدمت انسان و انسان در خدمت و بندگی خدا بود. علم، کیهان‌شناسی، تاریخ و الاهیات همه از منشأ واحدی صادر و به معنای واحدی ناظر بود. این تصویر جهان بینی قرون وسطی بود که بر اثر برخورد با علم جدید تحول اساسی پیدا کرد (باربور، ۱۳۸۴، ص. ۲۷).

مشخصه علم جدید استدلال ریاضی و مشاهده تجربی بود. با شروع دوره جدید نه به علل غایی و نه به علل صوری توجه نشد، بلکه توجه‌ها به علل فاعلی معطوف شد. یک قسمت محدود از نحوه عمل پدیدارهای طبیعی را می‌گرفتند و جدا از هرگونه نظام متافیزیکی توصیف می‌کردند. گالیله از دو کتاب نام می‌برد: کتاب مقدس و کتاب طبیعت. از نظر او طبیعت تنها منبع معرفت علمی است و کتاب مقدس طریقه‌ای برای معرفت به خداوند است. جهان را متشکل از ذراتی می‌دانست که دو خاصیت اولیه جرم و سرعت را دارند. او این دو خاصیت را «کیفیات اولیه» جهان می‌دانست که ذاتی آن است.

1. Calilei

2. Newton

او خواصی نظیر رنگ و بو را صرفاً واکنش ذهن انسان در برابر جهان خارج می‌دانست و این خواص را «کیفیات ثانویه» می‌نامید که جدا از کیفیات اولیه است (گلشنی، ۱۳۸۵، ص. ۱۸). دکارت تفسیر فلسفی از این کیفیات ارائه داد که به دوگانگی ذهن و ماده انجامید. گالیله تصویری مکانیکی از طبیعت ارائه داد و نیوتون راه او را دنبال کرد.

رفته رفته چنین تصور می‌شد که خدا فقط خالق اصلی اتم‌هایی است که با یکدیگر همکنشی دارند و همه علت و معلول‌های بعدی در درون آنها قرار دارد. طبیعت بعد از آفریده شدنش مستقل به نظر می‌آمد. این در حالی است که در قرون وسطی و در دوره اصلاح دینی، مداخله خدا در امور عالم رابطه‌ای کاملاً مستقیم و فعال بود. و این باور را که خدا از طریق اسباب و نیروهای طبیعی عمل می‌کند، به این صورت بیان شد که خدا علت اولیه هر رویدادی است، و علل ثانویه متکی به تاییدات الهی هستند. در واقع در اینجا شاهد تغییر جهت انسان از خدا به طبیعت هستیم.

دکارت^۱ با استفاده از روش تجربی ریاضیات عمومی خود که منطقاً به سوی بسائط یا اصول نخستین حرکت کرده بود، کوشید برهانی به همان اندازه تحلیلی درباره وجود خدا اقامه کند، ولی برخلاف ارسطو^۲، پل مقدس^۳ و همه فیلسوفان توحیدگرای پیشین، او دریافت که کیهان به هیچ وجه به خدایی اشاره نمی‌کند. هیچ نوع طرح و تدبیری در طبیعت به چشم نمی‌خورد. در واقع عالم پر از آشفتگی و هرج و مرج است و هیچ نوع نشانه‌ای از طرح و قصد هوشمندانه‌ای را به نمایش نمی‌گذارد (آرمسترانگ، ۱۳۸۵، ص. ۴۶۳). نیوتون خدا را به نظام مکانیکی خود تحویل نمود و مایل بود که مسیحیت را از هر نوع راز و رمزی مبرا سازد. قوانین حرکت او بر همه چیز از کوچکترین ذره در آزمایشگاه گرفته تا دورترین سیاره قابل اطلاق بود. تصویر او از طبیعت حاکی از یک نظام منسجم بود، ولی این بار این انسجام آمیزه‌ای بود از نیروها و جرم‌ها و نه سلسله غایات. جهان یک ماشین پیچیده است که از قوانین ثابتی پیروی می‌کند.

1. Descartes

2. Aristotle

3. St Paul

اما با این حال، خدا تنها اصل و منشأ فعالیت بود. خدا در این نظام پیچیده نقش اساسی ایفا می‌کند چرا که بدون او مکانیک وجود نخواهد داشت. در واقع، نیوتون نمی‌خواست نقش خدا را محدود به نقش علت اولی کند، به این خاطر بود که خداوند نقش مستمری در تعادل بخشیدن به منظومه شمسی دارد. او در پایان کتاب *اصول فلسفه طبیعی*^۱ خود می‌گوید:

این نظام فوق‌العاده زیبای خورشید، سیارات و ستاره های دنباله‌دار تنها می‌تواند از حکمت و سلطه موجودی هوشمند و قدرتمند ناشی شده باشد... او ازلی و نامتناهی و قدیر و علیم است، یعنی سیطره قدرت او از ازل تا ابد گسترش می‌یابد، حضور او از کران تا بی کران استمرار دارد؛ او بر همه موجودات حاکم است و به همه چیزهایی که هستند یا می‌توانند انجام داده شوند علم دارد ... ما تنها می‌توانیم او را از طریق تدابیر عالی و حکیمانه‌اش در خلق اشیاء و علل غایی بشناسیم؛ ما او را به سبب کمالتش تحسین می‌کنیم، اما او را به دلیل قدرت فائقه اش تمجید و ستایش می‌کنیم، زیرا ما به عنوان بندگانش او را تحسین می‌کنیم و خدا بدون سیطره کامل، مشیت و علل غایی چیزی نیست، مگر تقدیر و طبیعت. ضرورت کور مابعد الطبیعی که قطعاً همیشه و در همه جا یکسان است، نمی‌تواند این همه اشیاء و موجودات متنوع را پدید آورد. همه این تنوع و کثرت اشیای طبیعی که ما آنها را با زمان ها و مکان های مختلف متناسب می‌یابیم نمی‌تواند از چیزی، مگر تدبیر و اراده وجودی واقعاً موجود نشأت گرفته باشد. (به نقل از آرمسترانگ، ۱۳۸۵، ص ۴۶۹)

او از کتاب مقدس نام نمی‌برد. او بر این باور بود که خدا را تنها از طریق تأمل درباره جهان می‌شناسیم. تاکنون آموزه آفرینش حقیقتی روحانی را بیان کرده بود، ولی در دوره جدید از این آموزه تفسیری ظاهری و مکانیکی ارائه می‌شد.

1. *The Principles of Natural Philosophy*

نگرش علمی تأثیر عمیقی بر اندیشه‌های دینی به ویژه نقش خدا در رابطه با طبیعت گذاشته بود. خدا تنها سازنده جهان بود. هرچند تلاش می‌شد که برای فعالیت مستمر خدا جایی در این نظام طبیعی منسجم یافت شود. برخی هم نظام مکانیکی طبیعت را تایید می‌کردند و هم وجود خدایی را که به تمام جزئیات علم دارد. برخی مشیت الهی را مطرح می‌کردند و آن را چنین تعبیر کردند که طرح و تدبیر کل جهان نشان‌دهنده خیرخواهی خدا است و نه امور و اشیاء جزئی. خدا به نحو بسیار منسجم و یکپارچه‌ای همه چیز را به گردش انداخت، طبیعت از قوانین ثابتی پیروی می‌کند و عملکرد علل مادی به اقتضای طبیعت و ضرورت خودشان است. اگر در قرون وسطی خداوند دخالت مستقیم در عالم داشت، با شروع دوره جدید نقش او رفته رفته کم رنگ‌تر می‌شود.

نیوتون برای توجیه برخی نارسایی‌های علمی دخالت خدا را لازم می‌دانست، ولی بعدها لاپلاس^۱ توانست این نارسایی‌ها را توجیه کند. او اعلام کرد که نیازی به دخالت خدا نیست که سیارات منظومه شمسی را در یک صفحه نگه دارد و فواصل آنها را از خورشید حفظ کند. رخنه‌های که در علم مشاهده می‌کنیم باید با بررسی بیشتر توجیه شوند نه با توسل به وجود خدا. دیگر نیازی به «خدای رخنه پوش»^۲ نیست، علم قادر به توجیه امور است. بدین ترتیب خدا رفته رفته پس رانده می‌شود و نهایتاً در خداشناسی طبیعی به عنوان «معمار بازنشسته»^۳ مطرح می‌شود (باربور، ۱۳۸۴، ص. ۵۲).

تفاوت دو دوره

چنانچه مشاهده می‌شود نگرش دوره جدید با نگرش قرون وسطی فرق دارد. اگر در دومی علم تحت تسلط دین است، در اولی علم حاکم می‌شود. با شروع دوره جدید توجه‌ها به این جهان معطوف می‌شود، دیگر با جهان دیگر کاری نیست. طبیعت در ارتباط با خدا در نظر گرفته نمی‌شود. اذهان متوجه کشف قوانین حاکم بر این پدیده‌ها می‌شود. بدیهی است در چنین شرایطی آموزه آفرینش آنچنان که در ابتدای سفر پیدایش آمده به عنوان یک رویداد واقعی نگریسته نشود. هرچند این آموزه نیز به نحوی در

1. Laplace

2. God of the gaps

3. retired architect

پیشبرد علم نقش داشت، از جمله این که بیان می‌کند که طبیعت آفریده خالق یکتایی است که با نظم و ترتیب خاصی آن را شکل داده و انسان می‌تواند با عقل خویش آن را درک کند.

طبیعت هیچ شأن و مقام خدایی ندارد، برخلاف نظر پیشینیان که طبیعت را پر از خدایان می‌دیدند و به خود اجازه نمی‌دادند که در آن به تحقیق و مطالعه بپردازند. بر اساس سفر پیدایش به انسان اجازه داده شد که بر تمامی مخلوقات حکومت و فرمانروایی کند. در دوره روشنگری طبیعت چونان نظامی جبری در نظر گرفته می‌شد که کارکردش را باید برحسب نیروهای طبیعی تبیین کرد. لاپلاس طبیعت را چونان نظام مکانیستی بی‌جان می‌انگاشت. از نظر او طبیعت مجموعه‌ای از نیروهای همکنش طبیعی بود. او نظری تقلیل‌گرایانه داشت: همه پدیده‌ها در نهایت با قوانین فیزیکی تبیین می‌شوند. خدا در دوره روشنگری در حد یک فرضیه مطرح می‌شود که عده‌ای از آن به عنوان یک فرض معقول دفاع می‌کردند و عده‌ای دیگر آن را به عنوان یک عقیده جزمی طرد می‌کردند. در اینجا خداشناسان طبیعی (دئیست‌ها) را مشاهده می‌کنیم که الاهیات طبیعی را جایگزین وحی قرار می‌دهند. از نظر آنان خدا خالق طبیعت است ولی دیگر دخالتی در عالم طبیعت ندارد. و همچنین در این دوره انسان به عنوان موجودی در نظر گرفته می‌شود که می‌تواند با عقل خویش به کمال برسد.

نظریه تکامل

اما یکی از مهمترین چالشهایی که در نتیجه پیشرفت علم برای الاهیات روی داد، در حوزه زیست‌شناسی و خاصه با نظریه تکامل داروین پیش آمد. تأثیر متقابل مفاهیم علمی و دینی بر یکدیگر در قرن نوزدهم پیچیده است. اگر در الاهیات در سده‌های هفدهم و هجدهم، فیزیک و نجوم کانون‌های علمی اصلی بودند، در سده نوزدهم و بیستم زمین‌شناسی و زیست‌شناسی همین مقام را داشتند. روایت کتاب مقدس از آفرینش تا زمان ظهور مسیح و داوری نهایی، تا قرن‌ها طرحی کلی برای توضیح تاریخ طبیعی و نیز تاریخ بشر به دست داد. مثلاً، داستان طوفان نوح، تبیین سودمندی برای سنگواره‌های دریایی بود که بالاتر از سطح دریا پیدا می‌شد. هرچند کوشش‌هایی برای تطبیق دادن تاریخ زمین‌شناسی با سفر پیدایش

تا به امروز ادامه دارد ولی در سده هجدهم بسیار از زمین‌شناسان قبول داشتند که فرضیه طوفان نمی‌تواند انبوه دانشی را که درباره چینه‌بندی سنگ‌ها و تعیین جای سنگواره‌ها به دست می‌آمد و دائماً گسترش می‌یافت، تبیین کند (مورفی، ۱۳۸۳، ص. ۱۲۹).

شاید هیچ نظریه‌ای به اندازه نظریه تکامل بر باورهای دینی به ویژه اعتقاد به وجود خدا تأثیرگذار نبوده است. داروین اولین کسی نبود که درباره تکامل سخن گفته است. چارلز لایل^۱ پیش از او در کتاب اصول زمین‌شناسی^۲ خود وضع فعلی سطح زمین را نتیجه تکامل می‌دانست. تا پیش از این تصور می‌کردند که صور زیستی ثابت است و هیچ‌گونه تغییر و تحولی در آن راه ندارد. در سفر پیدایش آمده است که خداوند تمامی موجودات را به همین صورت فعلی‌اش آفریده است. این آفرینش یکبار بوده و هر موجودی از ابتدای آفرینش به همین شکل کنونی‌اش بوده است. واکنش‌ها به نظریه تکامل در میان مسیحیان متفاوت بوده است. عده‌ای آن را رد کردند چرا که برخلاف بیان کتاب مقدس است، عده‌ای دیگر منافاتی میان این نظریه و کتاب مقدس نمی‌دیدند.

نظریه تکامل نشانگر این است که انواع از انواع دیگری غیر از خودشان به وجود آمده‌اند و این کار از طریق انتخاب طبیعی صورت گرفته است. پیدایش انواع هم به صورت فعلی قابل تصور است و هم به صورت تدریجی. تغییرات تدریجی و انتخاب طبیعی دو رکن اصلی این نظریه را تشکیل می‌دهند. این نظریه به نحوی با برهان نظم، شأن و منزلت انسان در عالم، اخلاق و کتاب مقدس به جدال بر می‌خیزد. براساس این نظریه سازگاری موجود در طبیعت را می‌توان از طریق انتخاب طبیعی توجیه کرد و نیازی به هیچ تدبیر و طرح از پیش تعیین شده‌ای نیست. اگر انواع موجودات در حال حاضر وجود دارند به این خاطر است که تنازع بقا را پشت سر گذاشته‌اند در حالی که دیگر موجودات در این تنازع بقا از بین رفته‌اند (نگاه کنید به ۷.۱). لورن آیسلی^۳، مردم‌شناس معاصر در این باره می‌گوید: «داروین برهان اتقان صنع [یا نظم] را ابطال نکرده است. بلکه فقط روایت «ساعتساز و ساعت» این برهان را رد کرده است ... داروین کاری‌ترین ضربه را به ساده‌ترین، و ساده‌دلانه‌ترین روایت این برهان وارد آورده است، ولی

1. Charles Lyell

2. *Principles of Geology*

3. Loren C. Eiseley

همچنانکه خود هاکسلی هم سرانجام پی‌برد، هنوز می‌توان به نفع جهت‌داری جریان حیات، دلایلی اقامه کرد» (به نقل از باربور، ۱۳۸۴، ص ۱۱۳).

شاید بیشترین علت مخالفت دینداران با نظریه تکامل یکی درباره منشأ انسان و دیگری مخالفت با کتاب مقدس به ویژه سفر پیدایش باشد. اصول مهم کتاب مقدس با این نظریه دچار چالش شدند، از جمله می‌توان به آفرینش انسان و هبوط آدم، شأن انسان، هدف‌داری جهان اشاره کرد. نص‌گرایان بر این باور بودند که هیچ سازشی میان کتاب مقدس و تکامل وجود ندارد. سفر پیدایش می‌گوید که آفرینش تمامی انواع به صورت آنی و دفعی صورت گرفته است. بنابراین این نظریه را اشتباه می‌دانند. محققان پروتستان میان نظرات دینی سفر پیدایش و کیهان‌شناسی قدیم فرق می‌گذاشتند. آنها روایت کتاب مقدس را تعبیر شاعرانه و نشانگر این می‌دانستند که جهان هستی وابسته و متکی به خدا است. پروتستان‌های محافظه‌کار از قبول نظریه تکامل یا پژوهش‌های مربوط به کتاب مقدس که نشان داده بودند که این کتاب خالی از اشتباه نیست، امتناع می‌کردند. در مذهب کاتولیک حقایق منحصر به کتاب مقدس نیست، چرا که در کنار آن کلیسا نیز وجود دارد که به ارائه سنت مسیحی می‌پردازد. از نظر آنان کتاب مقدس وحی الاهی است و این راه را برای تفسیر چند لایه این کتاب باز می‌کند. بنابراین تنها نباید به ظاهر متون نگاه کرد. آنان بر این باور بودند که باید این آیات را تاویل و تفسیر کرد. قبل از داروین عده‌ای از مفسران شش روز آفرینش را تعبیر استعاری گرفته بودند و یا آن را حمل بر دوره‌های مختلف زمین‌شناسی کرده‌اند. اما مهمترین باور دینی که به عنوان یک واقعه تاریخی مسلم گرفته می‌شود همانا آفرینش ویژه روح انسان است. آموزه هبوط انسان و ابتلای همه فرزندان آدم به گناه ذاتی، مستلزم وجود یک شخص واحد بود که تبار همه نوع بشر به او برسد.

تا اواخر قرن نوزدهم واقعیت تکامل را عملاً همه دانشمندان و اکثریت عمده‌ای از الهی‌دانان پذیرفته بودند. توسل به «خدای رخنه پوش» در زیست‌شناسی بعد از داروین همان قدر غیر لازم بود که در فیزیک بعد از نیوتون. «قرن نوزدهم از این نحو اعتقاد به خداوند که او را یک اصل علمی می‌انگاشتند، به کلی دل‌کنده تصور آفریدگار و ساعت‌ساز وار عهد روشنگری، همراه با پیشرفت توصیف و تبیین‌های علمی عقلانی راجع به نحوه پدید آمدن جهان، ناپدید شده است. و اگر مؤمنان هنوز به وجود آفریدگاری

در ورای آن روندهای دور و دراز معتقدند، این اعتقادشان بیشتر دلایل دینی دارد تا علمی. از نظر آنان تکامل صرفاً یک توصیف دقیق‌تر از شیوه و نحوه وقوع افعال آفرینشگرانه خداوند است. (باربور، ۱۳۸۴، ص ۱۳۸)

در قبال تکامل برخی آن را نفی کردند و برخی کوشیدند که میان نظریه تکامل و الاهیات سنتی مسیحی سازگاری ایجاد کنند. اما برخی نیز کوشیدند که با استفاده از مفاهیم نظریه تکامل تفسیری دوباره از الاهیات مسیحی به دست دهند. از جمله این افراد می‌توان به تیار دو شاردن^۱ اشاره کرد. او تکامل را چونان یک قانون وجود کیهانی می‌نگریست و مسیحیت را بر این اساس تفسیر می‌کرد. در نگرش او عالم در پرتو فرایند تکامل نگریده می‌شود. گناه به عنوان نقصی اجتناب‌ناپذیر تعبیر می‌شود که همراه فرایند تکامل وجود دارد. فرایند تکامل و کمال همان قدر با هم ناسازگارند که مفهوم دایره‌ای چهارضلعی. مفهوم بدی و شرارت فرآورده تکامل هستند. او نگرش سنتی درباره عیسای تاریخی را به عنوان پسر مجسم خدا نفی نمی‌کند، ولی بر «مسیح کیهانی» تاکید دارد. او بر این باور است که بدن اسرارآمیز مسیح در تار و پود تکامل انسانی در حال بالیدن است و نجات، همین فرایند تکاملی انسانیت است. تاریخ انسانی در حال رشد به سوی نقطه اوج خود است، یعنی به سوی زمانی که همه در مسیح به کمال می‌رسند. او این نقطه اوج را «نقطه اُمگا» می‌نامد. به نظر او خدا وجودی متعالی و تغییرناپذیر نیست بلکه چونان عاملی در فرایند تکامل درگیر بوده و از آن جداناپذیر است. این نظر به دیدگاه الاهیات پویشی نزدیک است (لین، ۱۳۸۴، صص ۴۸۶-۴۸۷). او دیرینه شناس بود و علاقه خاصی به حیات ما قبل تاریخ داشت. او کل تکامل را نیروی الاهی می‌دانست که عالم را از ماده به روح سپس به شخصیت و سرانجام به سوی خدا سوق می‌داد. خدا در جهان حضور داشت و در آن تجسم یافته بود و عالم جلوه‌ای مقدس از حضور او بود. تیار بر این باور بود که مسیحیان به جای تاکید بر شخصیت خود عیسی باید تصویر کیهانی مسیح در نامه پولس به کلسیان و افسسیان را در خود پرورش دهند. کتاب مقدس به ما می‌گوید که خداوند منبع عشق و محبت است و علم نشان می‌دهد که عالم طبیعی به سوی پیچیدگی فزاینده‌تر و

1. Teilhard de Chardin

وحدت بیشتر در این تنوع و گوناگونی تکامل می‌یابد. این وحدت در عین کثرت شیوه دیگری از نگریستن به موضوع عشق بود که به کل جهان آفرینش روح می‌بخشد (آرمسترانگ، ۱۳۸۵، ص. ۵۹۲).

پژوهش و تفسیر کتاب مقدس

پژوهش‌های مربوط به کتاب مقدس نگرش‌های تازه‌ای را نسبت به وحی پیش پای ما گذاشت. در پرتو این پژوهش‌ها معلوم شد که اسفار خمسه نگاشته چند مؤلف است و نه خود موسی. بررسی دقیق این داستان‌ها و واژه‌ها و سبک‌های مختلفی که به کار رفته نشان می‌دهد که این داستان‌ها در زمان‌های مختلف نوشته شده است. در نگرش جدید به کتاب مقدس دیدگاه‌ها و سلیقه‌های فردی نویسندگان باستان مد نظر قرار گرفت. آنچه برای محققان معلوم شد این بود که این نویسندگان افرادی عادی بودند که از مقبولات زمان خودشان به همراه روایت‌های اسطوره‌ای که در میان مردمان رایج بود استفاده کرده و این داستان‌ها را نوشته‌اند. بررسی‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که رگه‌هایی از این اسطوره‌ها در کتاب مقدس یافت می‌شود. نوع زبان و ادبیات به کار رفته در کتاب مقدس مورد توجه قرار گرفت. یکی از مسائلی که در خصوص تفسیر کتاب مقدس در قرن بیست و یکم مطرح بود این است که افراد با یک تصور قبلی از نوع زبانی که مطالعه خواهند کرد با آن مواجه می‌شوند. فان تیل^۱ این نکته را خاطر نشان می‌کند که:

بیستمین قرن فرهنگ غرب برایم خاصه بی‌کفایتی در فهم و استعمال ادبیات مجازی یا نمادین جلوه می‌کند. ما چنان به نثر توصیفی عادی و روشن عادت کرده ایم که انتظار داریم تمام آثار مکتوب از آن نوع باشد. . . آثار علمی ادعای غیر منطقی برتری بر نوشته‌های هنری را مطرح می‌کنند. (Lucas, 2007, p2)

ظهور نوگرایی در طی قرن بیستم با دو گرایش متمایز در چارچوب الاهیات مسیحی همراه بود که هر دو، تفسیر کتاب مقدس را تحت تأثیر قرار دادند. گرایش اصلی، تحلیل نقادانه تر کتاب مقدس را تشویق

1. Van Till

می‌کرد که از «از نظر علمی» با توجه به منابع، نگارنده و تاریخ اثر مورد بررسی قرار می‌گرفت. اما افزون بر این، ظهور نوگرایی با این پیش فرضش که دانش علمی تنها صورت معتبر شناخت است، تفسیری از متون کتاب مقدس را موجب شد که گویی آنها ادعاهایی در خصوص شناخت علمی مطرح می‌کنند که این امر به ظهور خلقت‌گرایی در آمریکا در طی دهه ۱۹۲۰ کمک کرد.

اما نخستین محققان مسیحی سفر پیدایش را چونان یک متن ادبی مورد مطالعه قرار می‌دادند. در اوایل قرن پنجم آگوستین گفت: «شاید کتاب مقدس در سبک مرسوم‌اش به فراخور محدودیت‌های زبان بشری با مخاطب قرار دادن انسان‌هایی با درک محدود سخن می‌گوید». او دربارهٔ باب اول سفر پیدایش می‌گوید «نویسندهٔ خلاقیتی که قصه پردازی می‌کند، موضوع را متناسب با فهم کودکان ارائه می‌کند.» جان کالون^۱ این نظر را بسط داد که خدا روش سخن گفتنش را با فهم انسان‌هایی که مورد خطاب قرار می‌دهد «تطبیق می‌دهد». (به نقل از همان، ص. ۲)

در قبال تکامل و پژوهش‌های مربوط به کتاب مقدس می‌توان دو موضع افراط یا تفریط را تشخیص داد: نص‌گرایان که به معنای ظاهری کتاب مقدس استناد می‌کردند و نوگرایان که هرگونه وحی را نفی می‌کردند. به نظر نص‌گرایان هرچه کتاب مقدس بگوید همان درست است (آیت الهی، ۱۳۸۶، ص. ۱۷۹). تمامی آنچه در سفر پیدایش دربارهٔ آفرینش جهان گفته شده اتفاق افتاده است. جهان از عدم آفریده شد و انسان به همین صورت کنونی از خاک آفریده شده است. هیچ تکاملی وجود ندارد. تمامی آنچه در کتاب مقدس آمده وحی خدا است. نص‌گرایان معتقدند که اگر تعارضی میان کتاب مقدس و علم به وجود بیاید، این علم است که باید خود را با کتاب مقدس سازگار کند.

الاهیات پویشی

از جمله گرایش‌های مهم در الاهیات مسیحی در دورهٔ معاصر می‌توان به الاهیات پویشی اشاره کرد. تصویری که از خدا در فلسفهٔ یونان ترسیم شده بود خدایی بود که خارج از عالم و سرمدی و

1. John Calvin

تغییر ناپذیر است. او محرک نامتحرک است. او علت همهٔ امور بود و در عین حال از آنها تأثیر نمی پذیرفت. در کتاب مقدس خدا به نحوی توصیف می شود که گویا با ما در ارتباط است و در فرایند وقایع جهان درگیر است. او گاهی مهربان و گاهی خشمگین می شود. اما خدا در عین حال متعالی و برتر است. در الاهیات فلسفی سنتی تلاش شد این دو تصویر از خدا با یکدیگر سازگار شود. نگرش کتاب مقدس دربارهٔ خدا به عنوان وجودی مهربان با نگرش فلسفه یونان به عنوان وجودی تأثیرناپذیر جمع نمی شود. خدا باوری سنتی خدا را چونان تصور می کند که فراتر از این جهان است، و در عین حال در جریان های عالم دخیل است. برخی این سؤال را مطرح کردند که اگر خدا فراتر از این عالم باشد چگونه می تواند در عالم دخالت داشته باشد و از تغییر و تحولات آن مبرا باشد؟ الاهیات پویشی کوششی در جهت ارائهٔ تصویری مناسب از خدا بود.

خدای الاهیات پویشی همانند خدای خداشناسی کلاسیک متشخص است ولی رابطهٔ میان خدا و جهان در الاهیات پویشی به نحو دیگری است. الاهیات پویشی هم مفهوم آفرینش از عدم و هم تمایزی را که خداشناسی کلاسیک میان خدا و جهان قائل است را نفی می کند. بر اساس الاهیات پویشی جهان چونان بدن خدا است. خدا با این بدن زندگی می کند همان طور که ما به این نحو زندگی می کنیم. خدا و جهان کاملاً متمایز از هم نیستند بلکه تمامی موجودات متناهی، از جمله انسان ها، به معنایی در وجود خود خدا مندرج اند. در خداشناسی کلاسیک اتکای جهان به خدا یک طرفه است، ولی در الاهیات پویشی میان خدا و جهان اتکای متقابل و دو سویه وجود دارد. خدا هرگز نمی تواند بدون بدن یعنی جهان وجود داشته باشد. جهان همیشه وجود داشته است (پترسون و سایرین، ۱۳۸۳، صص. ۱۱۰-۱۰۹). در اینجا وایتهد^۱ شخص مهمی است. او کوشید خدا را به فرایند تکامل جهان وابسته بداند. او مفهوم خدا چونان وجودی مستقل بالذات و ادراک ناپذیر را کنار گذاشت. او خدا را به عنوان «یار و همراه بزرگ و رفیق رنج برنده ای که درک می کند» توصیف می کند (آرمسترانگ، ۱۳۸۵، ص ۵۹۳). متافیزیک وایتهد جهان را به شکل مجموعه ای از رویدادهای سیال ترسیم می کند و نه یک مجموعهٔ اساساً مرکب از عناصر یا اجسام ایستا. در واقع ادعای اصلی الاهیات پویشی این است که خدا یک وجود متعالی از جهان نیست.

1. Whitehead

خدا هم تغییر می‌کند. به عبارت دیگر، خدا «دوقطبی» است، او هم وجه «سرمدی» و «مطلق» و هم وجه «زمانی» و «نسبی» دارد. وجه دوم خدا «ذات تبعی» است که در ارتباط با جهان تغییرپذیر است. او علت همه پدیده‌ها و امور است، یعنی همه موجودات هستی خود را از او دارند و وابسته به هستند. ولی خدا از آفرینش خود تأثیر می‌پذیرد. او به عالم مخلوق، آزادی و اختیار محدود می‌دهد تا این که ما تبدیل به علت و او تبدیل به معلول گردد. ما به خدا هم به عنوان علت و هم به عنوان معلول می‌نگریم. الاهیات پویشی علیه نگرش خدا باوری سستی که جهان نمی‌تواند بر خدا تأثیر بگذارد بدین شکل واکنش نشان می‌دهد که خدا را وابسته به جهان نشان می‌دهد. ولی کتاب مقدس خدا را به عنوان کسی معرفی می‌کند که بدون هیچ اجباری جهان را از نیستی به هستی در آورد. خدای کتاب مقدس به جهان واکنش نشان می‌دهد و از آن تأثیر می‌گیرد و در عین حال از جهان متعالی و مستقل است و وابسته به جهان نیست. الاهیات پویشی بر وجه نخست تأکید دارد. در واقع این الاهیات آموزه کتاب مقدس درباره خدا را مخدوش می‌سازد. و ایتهد هم بر حلول و هم بر تعالی خدا تأکید دارد. میان خدا و جهان یک تعامل و همبستگی وجود دارد. نقدهای بر الاهیات پویشی شده است، از جمله این که خدای الاهیات پویشی در مقایسه با خدای کتاب مقدس قدرت محدودی دارد، او چونان عاملی در میان عوامل بسیار محدود در نظر گرفته شده است.

چالش محیطی

با شروع علم جدید قداست زدایی از طبیعت شروع شد. هرچند بنیانگذاران علم جدید خودشان افراد دینداری بودند ولی رفته‌رفته وجه قدسی طبیعت نادیده انگاشته شد. حتی امروزه نیز آموزش علوم طبیعی بدون در نظر گرفتن وجه قدسی طبیعت صورت می‌گیرد. این امر نتایج ناگواری به دنبال داشته است. رشد و پیشرفت صنایع آلوده کننده و استفاده فزاینده از طبیعت ضربات سنگینی را به آن وارد کرده است. برخی بر این باورند که بی توجهی به سرشت معنوی ذاتی زمین که از ابتدای آفرینش آن را دارا بوده است، چنین نتایجی را در پی داشته است. امروزه تلاش می‌شود که تعریف مجددی از زمین و انسان به عنوان کارکرد زمین ارائه شود. اصلاح نگرش انسان نسبت به طبیعت یکی از مهمترین کارهایی

است که امروزه دنبال می شود. عالم مجموعه‌ای از ذرات ناپیوسته نیست بلکه آن مجموعه‌ای گسترده از واقعیت‌های جزئی است که به رغم تفاوت‌های هم کمی و هم کیفی کاملاً با یکدیگر پیوند روحی - مادی دارند (نگاه کنید به ۱.۳).

متفکران برآنند که شأن و منزلت انسان را در جهان هستی دوباره مورد بررسی قرار دهند. چنانچه انسان شأن خود را در هستی بیابد و وظیفه‌ای را که بر عهده او گذاشته شده درست درک کند، دیگر چنین بی رحمانه طبیعت را نابود نخواهد کرد. به نظر آنان انسان برای حفاظت و نگهداری از طبیعت دعوت شده است و نه نابودی آن. بعضی از محیط‌گرایان استدلال کرده‌اند که کلمات «سیادت» و «مقهور ساختن» (سفر پیدایش ۱: ۲۸) رویکرد ستیزه‌جویانه و استثمارگرانه به طبیعت را ترغیب و تشویق می‌کنند. سفر پیدایش دست انسان‌ها را در تخریب و نابودی انسان‌ها باز گذاشته است. اما برخی از متفکران مسیحی چنین نظری را قبول ندارند. آنان بر این رأی هستند که این کلمات را نباید جدای از متن مورد توجه قرار داد. انسان‌ها سیادت و فرمانروایی پیدا کردند و به ایشان گفته شد که زمین را مقهور خویش سازید، چون که آنها به صورت خدا آفریده شده بودند و این مستلزم آن است که انسان‌ها تجلی بارز خداوند باشند. ما تنها به عنوان نمایندگان خدا حاکمیت پیدا کرده‌ایم و در قبال خدا به خاطر نحوه این حاکمیت مسئول هستیم. انسان‌ها باید بکوشند که این «نیکی» را حفظ و اشاعه دهند و نه اینکه دست به تخریب و نابودی بزنند. تفسیر کالون نشان می‌دهد که «الاهیات سبز» چیز جدیدی نیست و می‌توان آن را از داستان آفرینش کتاب مقدس به دست آورد.

زمین با این شرط به انسان بخشیده شده است که او در آن به زراعت مشغول باشد ... مراقبت از باغی که مسئولیت آن به آدم سپرده شده بود نشانگر این است که ما مالک چیزی هستیم که خدا در اختیار ما گذاشته است به این شرط که به زندگی توأم با قناعت خرسند باشیم و در استفاده از آنچه در اختیار ماست حد اعتدال را نگه داریم؛ ما باید مراقب آنچه باقی خواهد ماند باشیم ... بگذارید هرکسی خودش را به عنوان مباشر خدا در تمام چیزهای که مالکش می شود بداند، در این صورت او نه با بی قیدی رفتار خواهد کرد و نه با استفاده نادرست آن چیزهایی را که خدا می خواهد

باقی بماند از بین خواهد برد. (به نقل از: Lucas, 2007, p3)